

محتوای ویژه کتاب

- پاسخ به سوال‌های متن
- پاسخ به فعالیت‌های نگارشی
- پاسخ به درست‌نویسی‌ها
- پاسخ به تصویرنویسی‌ها و حکایت‌نگاری‌ها و مثل‌نویسی‌ها

آموزش هارون کی نوشunar کی (نکاش و انش)

با ذهنی «نظام‌مند» و «پروردگار» بنویسیم

سوال متن

اکنون، نمونه‌های زیر را بخوانید و بگویید نویسنده برای پروراندن نوشتۀ خود، کدام‌یک از راه‌های پرورش فکر را بیشتر به کار گرفته است.

♦ یک) نمی‌دانم حاج مرتضی بوی گند به چی می‌گفت! من که هر چه بو به دماغم می‌خورد، بوی خوب و اشتها آور بود؛ از آن بوهایی که فقط توی عروسی‌ها بلند بود؛ بوی میوه و بوی دود و بوی برنج آبکش کرده و بوی خاک
♦ پرتقال خونی

بیویم، بچشم و لمس کنیم و بنویسیم.

♦ دو) پیرمرد، نخستین بار ماهی را دید که از زیر قایق گذشت. آن قدر دراز بود که باورش نشد.
گفت: «نه، به این بزرگی نمی‌شه!»

اما به همان بزرگی بود و در سی‌متری قایق روی آب آمد و پیرمرد دم‌ش را دید که از آب بیرون زد. از تیغه‌یک داس بلندتر بود و روی آب نیلی قیره به رنگ بنشست، بسیار روشن بود. تیغه در آب فرو رفت و چون ماهی، درست زیر سطح آب شنا می‌کرد، پیرمرد، جثه‌ی عظیم و نوارهای ارغوانی پشتتش را دید.... .

♦ پیرمرد و دریا
نگاه کنیم و بنویسیم.

♦ سه) ناگهان از میان تاریکی صدایی آمد، صدایی مثل خرج خروج.
تریستان پرسید: «صدای چی بود؟»

منتظر ماندند تا بینند آیا باز هم آن صدا را می‌شنوند. همه‌جا ساکت بود. تریستان اوّل نفسش را حبس کرد ولی بعد آن را با صدایی بلند، آزاد کرد.

باز هم همان صدا به گوششان خورد، اما این بار بلندتر از دفعه‌پیش. صدای خرج خروج.

تریستان گفت: «شاید یک هیولای آدم خوار دارد، خرج خروج، استخوان آدم‌ها را می‌خورد. بلا زمزمه‌کنان گفت: می‌دانی، خود صدا ترسناک نیست، اینکه نمی‌دانی صدای چه موجودی است ترسناک است.... .

♦ وقتی زمان ایستاد

گوش بدھیم و بنویسیم.

◆ چهار) برای بیشتر مرغان دریایی، آنچه اهمیت دارد، به چندگ آوردن طعمه است، نه پرواز. حال آنکه برای چنان‌نان، مهم پرواز بود نه به چندگ آوردن طعمه. چنان‌نان بیش از هر چیزی، عاشق پرواز کردن بود.... .
◆ چنان‌نان، مرغ دریایی

افکار و گفتارمان را بنویسیم.

◆ پنج) کی کرگدن ارزان می‌خواهد؟ من یکی دارم که حراجش کرده‌ام. او تول و بامزه و بغل کردی است و خیلی از کارهای خانه را هم برایت انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌توانی از آن به جای چوب لیاس استفاده کنی. ورقه‌های امتحانی بدت را قبل از اینکه مامان و پاپا ببینند، می‌بلعد. برای گرفتن پول تو جیبی اضافی از پدرت، خیلی به درد می‌خورد.... .

◆ داستان‌های شل سیلور استاین، با تلخیص و تصریف

با سنجش و مقایسه آسان‌تر بنویسیم.

◆ شش) من یک موش هستم. امروز وقتی روی تخت گوچک آزمایشگاه به هوش آمدم، اولین تصویر مبهم که دیدم، چهره خندان پروفسور پیر بود که ظاهراً از آخرين عمل جراحی روی مغز من رضایت داشت. این را موقعی فهمیدم، که چند دقیقه بعد مرا به محل همیشگی‌ام برداشتند و من چون به شدت احساس گرسنگی می‌کردم، تلو تلو خوران به سمت ظرف غذار فرم که ناگهان همه کف زند و پروفسور را بوسیدند و به او تبریک گفتند.

پروفسور، نگاه دوباره‌ای به محل جراحی روی سرم کرد؛ دستی محبت‌آمیز به گوش‌هایم کشید و از آتاق بیرون رفت. بقیه هم دنبالش راه افتادند. فقط یک عکاس جوان چند لحظه کنارم ماند و بعد از گرفتن چند عکس از حالت‌های مختلف من، رفت.

خیلی خسته‌ام، ای کاش این آخرین جراحی باشد.

◆ دفتر خاطرات حیوانات

افکار و گفتارمان را بنویسیم / دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

◆ هفت) یکی بود یکی نبود. اگرهم بود، کسی نبود. یک نفر بود که چندین و چند سال پیش به دنیا آمده بود و مامان و بابا ش اسمشو گذاشته بودن «میرزا». بچه که بود توی خونه صدایش می‌کردن «رامین». مدرسه که رفت، بابا ش دید که این نورچشمی خیلی تبله، اسمشو گذاشت «شازده». درسش که تموم شد، چون کارگیرش نیومد، ناچار اسمشو گذاشت «مهندس».

الغرض، شازده رامین مهندس، بزرگ شد و صاحب دو تا پسر کاکل زری شد. اولی در ماه مرداد به دنیا آمد، اسمشو گذاشت «بهمن» دومی در ماه شعبان به دنیا آمد، اسمشو گذاشت «رجب». بهمن به مادرش رفته بود و رجب به پدرش.... .

◆ یک قصه قدیمی

دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

فعالیت‌های نگارشی

◆ ساختمان نوشتة زیر را مشخص کنید و بگویید نویسنده از کدام شیوه‌های پرورش ذهن، بهره گرفته است؟

سیاه گوچک

کلاع‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاع زیباتر است یا بلبل؟ آواز گدامشان دلنشین‌تر است؟ ... کلاع خودش را دوست نداشت و بودنش را، از کائنات گله داشت. فکر می‌کرد، در دایره قسمت، نازیمایی سهم اوست. او غمگینانه گفت: «کاش خداوند این لکه سیاه را از هستی می‌زدودا».

خدای گفت: «سیاه گوچکم، صدایت ترکی است که هر گوش زیبایی آن را درک نمی‌کند. فرشته‌ها با صدای تو به وجود می‌آیند، بخوان، فرشته‌ها منتظرند».



کلاغ، هیچ نگفت. نیم نگاهی به آسمان انداخت. در صفحه آبی آسمان، ابرهای سیاه، ابرهای سفید، دوشادوش هم در حرکت بودند. خورشید هم بود: با لباسی خوش رنگ؛ گاهی روی صفحه آبی، گاهی پشت لکه سیاهی.

خدا گفت: «سیاه، چونان مرگ که زیبایی را با آن می‌نویسند زیبایی‌ات را بنویس؛ زیرا اگر تو نباش، جهان من چیزی کم دارد. خودت را از آسمان دریغ نکن.»

کلاغ، خواند. این بار اما عاشقانه ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.

◆ هر قاصدکی یک پیامبر است، با تلخیص و تغییر

ساختار نوشته «سیاه کوچک» به شرح زیر است:

۱. موضوع: «سیاه کوچک»

۲. مقدمه (زمینه چینی): نویسنده با طرح سؤال، برای شکل بخشیدن به متن اقدام کرده است.

«کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاغ زیباتر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشیز تر است؟»

۳. تنه (بدنه): نویسنده در این قسمت به شرح داستان پرداخته است. «کلاغ خودش را ... از آسمان دریغ نکن.»

۴. نتیجه (جمع‌بندی): نویسنده با بیان جمله‌های پایانی، به خواننده می‌فهماند که کلاغ نیز یکی از مخلوقات زیبای خداوند است و دنیا به زیبایی و صدا و رنگ کلاغ نیاز دارد و خلقت آن بجا و شایسته است.

«کلاغ خواند، این بار اما عاشقانه ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.»

نویسنده در این داستان از شیوه‌های زیر در پرورش و پویا ساختن نوشته بهره برده است:

۱. نگاه کنیم و بنویسیم.

۲. گوش بدیم و بنویسیم.

۳. دگرگونه ببینیم و گونه‌گون بنویسیم.

◆ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و پس از طراحی نقشه ذهنی، به کمک یکی از راه‌های پرورش فکر، متنی درباره آن بنویسید.

◆ گذر رودخانه ◆ آدم فضایی ◆ اذان ◆ شانس ◆ فیل و فنجان

موضوع: گذر رودخانه

خورشید تازه سلام کرده است. می‌شنوی؟ صدای گوش‌ناواری شنیده می‌شود. جلوتر که می‌رویم، صدا بلندتر و واضح‌تر می‌شود. این نغمه آب است، سرود طراوت، پاکی، لطافت، آرامش و

آب چشممه از دل کوه می‌جوشد و به سختی سنگ‌های ریز و درشت را کنار می‌زند و روشنی را که می‌بیند، روی زمین سینه پهنه می‌کند. گویا سفری در پیش است.

قطرات آب که به هم پیوسته و دست به دست هم داده‌اند، از میان کوه‌ها و دل تپه‌ها می‌آید و خبر سلامتی آنها را به جنگل و درختان حاشیه رود می‌رساند. گاهی نسیمی می‌وزد و دستِ نوازشگرش، خنکی دلچسبی را روانه گونه‌هایمان می‌کند.

برای ما که در شهر زندگی می‌کنیم، رودخانه یادآور شادی، تفریح، هوای پاک و ... است.

همه آب‌های دنیا می‌خواهند در کنار هم دست در دست هم بدهند، پس امواج رودخانه می‌رقصند و شادی کنان بر روی هم می‌غلتند. راستی این همه آب به کجا می‌رود؟ مردم روستاهای و آبادی‌ها و شهرهای کنار رود، برای آبیاری مزارع و درختان میوه از رود، آب بر می‌دارند. به همین دلیل، کرانه‌های رودخانه سرسیز و بسیار زیباست. کمی پایین‌تر، جلوی رود را بسته‌اند و سدی بزرگ ساخته‌اند و از حرکت و گردش آب، برق و روشنایی می‌گیرند، تا شب‌ها تاریک و هراس‌آور نباشد و چرخ صنایع بگردد.

آب‌ها بعد از سفری طولانی و عبور از کوه‌ها و جنگل‌ها و دشت‌های فراخ، دست خود را به هم می‌دهند و رودخانه زیبا دریایی موج را در آغوش می‌کشد، چونان فرزندی که مادر مهربانش را در آغوش می‌کشد.

آبی که در رودخانه جاری است، هنگام پیمودن مسیر طولانی در اطراف خود به حیوانات، گیاهان و انسان‌ها حیات و زندگی شاد می‌بخشد و سرانجام در ساحل دریا به خوابی آرام فرو می‌رود و دیگر شب است و هنگام خواب

*** یکی از نوشه‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را برپایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

♦ داشتن پیش‌نویس

♦ داشتن پاک‌نویس

♦ رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش

♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشه (مقدمه، بدنه و نتیجه)

♦ بهره‌گیری درست از شیوه‌های پرورش فکر

♦ شیوه خواندن

۲۳

نتیجه بررسی و داوری: در متن «گذر رودخانه» برای پویاسازی و پرورش ذهن، از روش‌های نگاه کردن، گوش کردن، بیان افکار و گفتار و دگرگونه دیدن استفاده شده است. تغییر ضمیر و زاویه دید و جان‌بخشی به اشیاء متن را متفاوت جلوه داده است.

درست‌نویسی

♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

♦ کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسط سعدی نوشته شد.

سعدی کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان را نوشته است.

♦ این متن‌های زیبا، توسط دانش‌آموزان نوشته شده است.

دانش‌آموزان، این متن‌های زیبا را نوشته‌اند.

تصویرزنی

۲۴

♦ درون یک فضاییما را که روی کره ماه توقف کرده، تصور کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

شیئی در فضا در حال حرکت است. بی‌شک یک فضاییماست. کارکنان آن، مثل ماشین کوکی گویا از قبل برنامه‌ریزی شده‌اند و به طور منظم مشغول کار هستند.

از طریق بلندگو اطلاع می‌دهند که به زودی روی سطح ماه توقف می‌کنند. اینک زمان آن فرارسیده تا از فضاییما که مدت زیادی در فضای کوچک آن زندگی کرده‌اند، خارج شوند، اما فضای ماه ناشناخته و جدید است. کمی متعجب و نگرانند. چه کسی حاضر است به عنوان اولین نفر از فضاییما خارج شود و روی سطح ماه قدم بگذارد؟ ...

واژه‌ها را بشناسیم، گزینش کنیم و به کار بگیریم

فعالیت‌های نگارشی

۳۰

♦ متن زیر را بخوانید و شیوه‌های کاربرد واژگان را در آن نشان دهید.

برادران، ای برادران، قربانتان بشوم! این اول سال و آغاز بهار، همه کسانی که با هم قهر بودند، آشتی کردند.

شما که تا همین دیروز و پریروز با هم چلولپو می‌خوردید و دیشلمه همدیگر را فوت می‌کردید و قربان صدقه هم می‌رفتید و غیره، حالا مثل کارد و پنیر شده‌اید که چی؟ به قول قدمای: از جای برخیزید! غبار

کدورت‌ها را به آب رفاقت شسته، بلکه در محضر ما، یکدیگر را تا حدودی ماج نموده. قال قضیه را بکنید.

هر چه زودتر بهتر؛ زیرا کار داریم، می‌خواهیم برویم به کارمان برسیم. اصلاً بگو بیینم کار شما از کجا بیخ پیدا کرد؟ چه جوری رابطه‌تان شکر آب شد؟ ارتباط تنگاتنگ شما در اثر چه مستله‌ای از هم گسیخت؟

چی شد که همچین شد؟ ...

به همین زودی، با تلخیص و اندکی تغییر ♦

۷۰۰

نوع کاربرد

واژه‌های مترادف اول - آغاز، چلو - پلو

واژه‌های متضاد قهر - آشتی

ظرفیت شبکه معنایی دیروز - پریروز

گسترش واژه ارتباط تنگاتنگ، قال قضیه، قربان صدقه، فوت کردن، شکر آب، بیخ پیدا کردن، غبار کدورت

بودید، کردید، می خوردید، می رفتید، برخیزید، بکنید، داریم، برویم، برسیم، گسیخت، شد

تنوع فعل‌ها ۴۰ به دلخواه، موضوعی را برگزینید و به هنگام نگارش از همه گونه‌های کاربرد واژگانی (مترادف، متضاد، شبکه معنایی،

گسترش واژه و تنوع افعال)، بهره بگیرید.

موضوع: گردش ایام

روزها، سال‌ها و ماه‌ها در پی هم می‌آیند و می‌روند و ما هر روز پرتر می‌شویم و از جوانی‌مان فقط یاد و خاطره

می‌ماند. به قول صائب تبریزی:

«آنچنان کز رفتن گل، خار می‌ماند به جا از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا»

مثلاً همین امسال بهار که شد، درختان از خواب زمستانی بیدار شدند، هوا دلپذیر شد، گرد کدورت‌ها را کنار زدیم، همه لباس تازه به تن کردند حتی درختان. ما آنقدر سرگرم مسائل و کار بودیم که زیبایی بهار را فراموش کردیم، تا به خود آمدیم تابستان با روزهای گرم و پرحرارت از راه رسید و میوه‌ها هم رسید؛ هندوانه، خربزه، طالبی، سیب، گلابی، هل و یکبار دیدیم پاییز با تن‌پوش زردش هوهوکنان از راه رسید و لباس درختان را عوض کرد، برگ‌های خسته زیر پای مسافران خش خش کرد تا آمدیم با پاییز و هنرنمایی‌اش چای و قهوه‌ای بنوشیم، فرآش زمستان آمد و چای را برد و گفت: بیخ کرده است، عوضش می‌کنم. سماور و بخاری را روشن کردیم، از پنجره کنار در خانه که نگاه کردیم، همه جا از قوی سفید پر بود، شاید هم اردک‌ها یا مرغابی‌های سفید. تا در را باز کردیم که به آنها آب و دانه‌ای تعارف کنم، پر کشیدند به اوج آسمان و مهاجرت را آغاز کردند. حالا آغاز بهار دیگری بود و شکوفه‌ها و پرستوهای کوچک آمدند

و این چنین روزگار می‌گذرد و جوانی به پیری می‌رسد و فرصت‌ها پایان می‌یابد.

واژه‌های مترادف: یاد و خاطره، سال و امسال

واژه‌های معنایی: گل و خار، پیری و جوانی، آمدن و رفتن

شبکه معنایی: روز - ماه - سال، بهار - تابستان - پاییز - زمستان، هندوانه - خربزه - طالبی - سیب - گلابی - هل

گسترش واژه: روزهای گرم و پرحرارت، هوهوکنان، هنرنمایی، خش خش، دلپذیر، گرد کدورت‌ها، برگ‌های خسته

تنوع افعال: می‌آیند، می‌روند، می‌ماند، آمدیم، شد، کنار زدیم، رسید، عوض کرد، روشن کردیم، نگاه کردیم، آغاز کردند،

پر کشیدند، بود، است، فراموش کردیم

۴۰۰ یکی از نوشه‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را برپایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

♦ داشتن پیش‌نویس

♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش)

♦ بهره‌گیری از همه انواع کاربرد واژگانی (واژگان مترادف، متضاد، شبکه معنایی، گسترش واژه و تنوع افعال)

♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشه (مقدمه، بدنه و نتیجه)

♦ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر

♦ شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری: در متن «گردش ایام» همان‌گونه که مشخص شد، از انواع کاربرد واژگانی استفاده شده و متن

دارای مقدمه، بدنه و نتیجه است و

درست‌نویسی

♦ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

♦ شغال شکمو، داخل باغ و از انگورهای آن خورد.

♦ آرمان، به دریچه سحرآمیز نگاه و وارد آن شد.

آرمان، به دریچه سحرآمیز نگاه کرد و وارد آن شد. شغال شکمو، داخل باغ شد و از انگورهای آن خورد.

حکایت‌نگاری

- حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده بازنویسی کنید.

حکایت:

دزدی پیراهن را دزدید و آن را به پسرش داد که به بازار برد و بفروشد. پسر پیراهن را به بازار برد؛ اما آن را از او دزدیدند.
وقتی به خانه برگشت، پدرش پرسید: «پیراهن را به چه قیمتی فروخت؟».
پسر گفت: «به همان قیمتی که شما خریده بودید!».

رساله دلگشا

بازنویسی:

روزی بود و روزگاری بود. شخصی پیراهن را از جوانی دزدید و به خانه آورد و شب هنگام به پسرش گفت: «صبح زود این پیراهن را به بازار ببر و بفروش.»

صبح فردا پسر که هوای بازی در سر داشت، به بازار رفت، اما از انتظار برای خریدار خسته شد و در گوشهای به بازی پرداخت. شخصی پیراهن را برداشت و رفت. پسر ک زمانی که به خانه برگشت، در جواب پدرش که پرسید «پیراهن را چند فروخته‌ای؟» گفت: «به همان قیمتی فروختم که شما آن را خریده بودید.»

۳۴

نحو زبان
نوشته را انتخاب کنیم

نحو زبان نوشته را انتخاب کنیم

فعالیت‌های نگارشی

۳۹

- نوع زبان نوشته‌های زیر را مشخص کنید.

یک) آیا می‌دانستی مطالibi را که درباره‌شان فکرمی کنی و آنها را به زبان می‌آوری، این قدرت را دارند که به کلی همه چیز زندگی‌ات را عوض کنند؟

وقتی حرفی را مدام تکرار کنی، یواش یواش باور می‌کنی که حقیقت دارد و باورهای تو دلیل همه کارهایی است که انجام می‌دهی. به این جور فکرها و حرف‌ها «عبارت‌های تأکیدی» می‌گویند. برای آنکه افکار ناگوار و منفی، جای خود را به عبارت‌های تأکیدی مثبت بدهنند، باید فکرها و سیاه را به افکار سبز، تبدیل کنی:

- هیچ‌کس مرا دوست ندارد ← من خودم را دوست دارم و دیگران هم مرا دوست دارند.
- از موها یم خوش نمی‌آید. کاش مثل او بودم ← من خود را همین شکلی که هستم، دوست دارم.
- اگر این کار را انجام دهم، از دستم ناراحت می‌شود ← این کار را انجام می‌دهم چون برایم اهمیت دارد.
- این مطالب به من مربوط نیست ← من عاشق یاد گرفتن مطالب تازه هستم.
- اگر این چیزها را داشتم، خوب بود ← به خاطر چیزهایی که دارم، سپاسگزارم.

◦ من همانی هستم که فکرمی کنم.

نحو زبان: عادی

(دو) او واقعاً یک آدم بود. توی زمین، پرنده پر نمی‌زد که به دنیا آمد. این ور را گشت، آن ور را گشت؛ اما از هیچ‌کس خبری نبود. یک گوشه نشست و برای غصه‌های خودش، قصه تعریف کرد:

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدای مهریون، کسی نبود. یه آدمی، تک و تنها، توی برهوت زمین، زندگی می‌کرد...
کوه‌ها قصه‌آدم را گوش دادند، درخت‌ها گوش دادند، دریا گوش داد؛ اما فقط خدا دلش برای آدم سوخت. این شد که حوا را آفرید و آدم را از تنها یی درآورد. آدم و حوا با هم ازدواج کردند و بچه‌دار شدند و این طوری شد که زمین، آرام آرام، شلغون شد.

نحو زبان: ادبی

۷۰۲

سه) باورها و اولویت‌های هر فرد در میان گروه، اغلب با دیگر افراد گروه، تفاوت دارد. حتی افرادی که فامیل‌اند و خوبیش نزدیک با هم دارند؛ مثل برادرها، خواهرها و ... ممکن است، باورهای متفاوتی داشته باشند. هر کس ممکن است با روش صحبت کردن، نگاه کردن، کار کردن و ... دیگران موافق نباشد؛ ولی حق بخورد خشونت‌آمیز با آنها را ندارد. دیگران هم مثل ما حق دارند، بدون اینکه صدمه‌ای به جان و مالشان وارد شود، نظر خودشان را بیان کنند.

• ارزش‌ها

نوع زبان: عادی

** موضوعی به دلخواه انتخاب کنید؛ یک بار به زمان «عادی» و بار دیگر به زبان «ادبی» درباره آن بنویسید.

۴۴

نوشته عادی: غروب آفتاب

هنگام غروب، آسمان قرمز و سرخ می‌شود و روشنایی روز به پایان می‌رسد و کم‌کم تاریکی شب فرا می‌رسد. گاهی صدای حیوانات و حشرات به گوش می‌رسد، جانورانی که هنگام شب به راه می‌افتد و برخی نیز شکار می‌کنند و دنیایی که تا چند لحظه پیش روشن و زیبا بود، به محیط تاریکی بدل می‌شود. در تاریکی شب چشم، چشم را به راحتی نمی‌بینند.

نوشته ادبی: غروب آفتاب

خورشید، آرام و سینه‌خیز پشت کوه‌ها پنهان می‌شود، مثل اینکه از دیدن شب هراس دارد، خودش را از چشم شب تاریک و مبههم، نهان می‌سازد. آسمان رنگ عوض می‌کنند. به نظر می‌رسد همه چیز آغشته به زعفران است.

*** به نوشته دوستانتان با دققت گوش دهید و آن را براساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید. نتیجه ارزیابی خود را بنویسید.

سنجه‌های ارزیابی:

• داشتن پیش‌نویس

• داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش)

• به کارگیری مناسب زبان «عادی» یا «ادبی»

• بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر

• شیوه خواندن

نتیجه برسی و داوری: در نوشته «غروب آفتاب» علائم نگارشی و درست‌نویسی رعایت شده و املای واژگان صحیح است. زبان عادی و ادبی به طور مناسب به کار گرفته شده است. متن کوتاه و مختصر است.

۴۳

درست‌نویسی

• جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

• خوبیت دارد، کتاب مفید را بعد از خواندن، به دیگران هدیه کنیم.

خوب است کتاب مفید را بعد از خواندن، به دیگران هدیه کنیم.

• ایرانیت برای تک‌تک ما، مایه غرور و افتخار است.

ایرانی بودن برای تک‌تک ما، مایه غرور و افتخار است.

۴۴

مثال‌نویسی

• مثال زیر را به زبان ساده، بازآفرینی کنید.

ضرب المثل: «کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد»

بازآفرینی مثال:

یکی بود یکی نبود، در این روزگار ناسازگار و نامراد، دو بازرگان کهنه‌کار و سرد و گرم چشیده بودند که همکاری و دوستی آنها بین مردم ضرب المثل بود. اسم یکی از آنها شنبه بود و دیگری جمعه نام داشت.

روزی شنبه همه دارایی اش را به کالا تبدیل و بار کشته کرد تا در سرزمین‌های دور بفروشد و سود زیادی نصیب شود. از قضا، طوفان درگرفت و کشته شنبه به همراه دارایی اش از بین رفت و او مفلس و بیچاره شد. نزد دوستش جمعه آمد و از او خواست تا مبلغی به او قرض بدهد تا دوباره بتواند به تجارت پردازد، اما جمعه در پاسخ به او گفت که اگر تاجر بودی، همه دارایی خود را جمع نمی‌کردی که به یکباره آن را از دست بدهی و شنبه را از خود دور کرد.

مدتوی بدرین متواں گذشت. شنبه از آنجا که مرد با تجربه‌ای بود، به هر زحمتی که بود، مقام و شوکت پیشین خود را بازیافت. روزی جمده نادم و دلخسته بیش شنبه امده و گفت: «بس از بیرون کردن تو، دزد به انبار من دستبرد زد و الان چیزی ندارم، به جز حسرت و ندامت و از تو کمک می‌خواهم.» شنبه گفت: «شنبه به جمده نمی‌رسد، همان‌گونه که کوه به کوه نمی‌رسد، اما آدم به آدم می‌رسد.»

فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم

فعالیت‌های نگارشی

۵۳

* نوشته‌های زیر را بخوانید و نوع فضا و رنگ (طنز - غیرطنز) هر کدام را مشخص کنید.
یک) تماسح از معدود حیواناتی است که لبخند می‌زند. لبخند تماسح، خطرناک‌ترین لبخند است. این لبخند، علامت دوستی نیست. لبخند تماسح به سبب نوع آرواره پایینی آن است که در انتهای طرف بالا برگشته است. تماسح وقتی غذای خوشمزه‌ای پیدا می‌کند، دهانش را نیمه باز می‌کند و دندان‌های تیز و براقت را نشان می‌دهد.

◆ خواندنی‌های کوتاه علمی

فضای نوشته: غیرطنز

دو) پگی کوچولو گفت: «امروز نمی‌توانم به مدرسه بروم؛ سرخک و آریون گرفته‌ام، سرتا پایم پر از جوش و تاول شده، لوزه‌هایم اندازه دوتا سنگ یک کیلویی شده‌اند. تا حالا شانزده لکه آبله مرغان روی تنم شمرده‌ام، آهان این هم یکی، می‌شود هفده تا. پایم از بیخ قلم شده، سرفه می‌کنم، نفس نفس می‌زنم و چه گلو دردی دارم! باران که می‌آید، آپاندیسم درد می‌گیرد. زبانم هی دارد گنده و گنده‌تر می‌شود. آرنجم کج شده، ستون فقراتم خم برداشته، تیم به بالای ۱۸۰ درجه رسیده، توی گوشم یک سوراخ هم پیدا شده، ناخن‌هایم ریش‌ریش شده، قلبم...»

چی؟ چی گفتی؟

گفتی امروز مدرسه تعطیل است؟

خداحافظ، من رفتم بازی!

◆ آقای باکلاه، آقای بی‌کلاه

فضای نوشته: طنز

سه) تازگی‌ها یک نفر پیدا شده است که بعضی‌ها به او می‌گویند. «ملا نصرالدین قرن بیست و یکم». بعضی‌ها شک کرده‌اند که نکند این آدم، همان ملا نصرالدین باشد و یک جورهایی سر از قبر برداشته، دارد توی عصر رایانه، جولان می‌دهد. هر چه باشد، هر که باشد، فرقی نمی‌کند، شما چند تا از ماجراهای ملا نصرالدین قرن بیست و یکم را گوش بدید، بینم نظر شما چیست:

ملا نصرالدین جدید، یک حلقه نامزدی پیدا کرد و به فکر ازدواج افتاد. از او پرسیدند: با کی می‌خواهی ازدواج کنی؟
جواب داد: با هر کسی که انگشتش به این حلقه بخورد..

◆ از عصر شترتا عصر موتوور

فضای نوشته: طنز

چهار) حسین همین طور ایستاده بود و به همزم و دوستش نگاه می‌کرد که آن طرف کوچه، در کمین نشسته بود. تانک عراقی غریش کنان جلو آمد و به کنار آنها رسید. ناگهان، آن رزمnde که به نظر می‌رسید چهار پنج سالی از حسین بزرگ‌تر است، از کمینگاه خود بیرون چست. چاپک و سریع پرید روی تانک و با شکم روی سقف آن دراز کشید. سینه خیز جلو رفت و خود را به روزنه‌های دید تانک رساند. قوطی افشاره را از جیش بیرون آورد، با تمام قدرت

دکمه آن را فشرد و با لایه‌های شلیک از رنگ فرمز، جلو دید تانک را پوشاند و مقداری از رنگ را هم از راه همان روزنه‌ها، به سرو صورت خدمه تانک باشید.

حسین، هنوز داشت با تعجب به حرکات آن همراهش لگاه می‌گرد که دید، تانک از حرکت ایستاد و چند لحظه بعد دو نفر عراقی با سرو صورت قرمزا در داخل تانک بیرون آمدند...

◆ خواب خون

فضای نوشه: غیرطنز

** از میان موضوع‌های زیر، یک را برگزینید: یک بار با فضای «غیرطنز» و بار دیگر با فضای «طنز» درباره آن پرسید.

***تلفن همراه** ***ربات پیشخدمت** ***درد دل یک موش آزمایشگاهی** ***ماهی**. در حوض قالی

***سایه آدم** ***انتقال خون** ***کمک به همسایه‌ها** ***ایستادن توی صف**

موضوع: تلفن همراه (غیرطنز)

اگر سی سال پیش از این به کسی می‌گفتید وسیله‌ای ساخته خواهد شد که بدون اینکه به سیم وصل باشد، با آن می‌توان ارتباط برقرار کرد، بی‌شک به شما می‌خنید و یا با تعجب به شما می‌نگریست.

اما امروزه، یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی، تلفن همراه است و بسیاری از بخش‌های زندگی ما به آن گره خورده است. از پرداخت فیش‌های آب و برق و گاز گرفته تا تماسای تلویزیون و انجام امور بانکی از طریق این دستگاه کوچک میسر است. شماره صدها و هزاران نفر از دوستان و همکاران را می‌توان در آن ذخیره و نگهداری کرد. می‌تواند همانند یک منشی یادداشت‌ها را به حافظه بسپارد و در موارد لزوم به ما خبر دهد. تقویم، قرآن، انواع کتاب‌ها و دیوان شعر شاعران را می‌توان در آن جای داد و به راحتی و در هر جایی از آنها بهره برد و چون اندازه آن کوچک است، ما را از نگهداری قفسه‌های بزرگ کتاب بی‌نیاز ساخته است. در هر لحظه می‌توانیم به دوستان و آشنایان خود دسترسی داشته باشیم و از احوال آنها با خبر شویم و لحظه به لحظه از اخبار و اطلاعات دنیای اطراف خود مطلع شویم.

اما همین وسیله با این ویژگی‌های منحصر به فرد، گاهی مضراتی نیز دارد. توجه بیش از حد به این دستگاه ممکن است ما را از جمع آشنایان و روابط دوستانه دور سازد و در حالی که در کنار آنها هستیم، از آنها غافل باشیم و از حوادث اطرافمان بی‌اطلاع بمانیم.

تلفن همراه، زندگی امروزی را از جهات بسیاری راحت‌تر و زیباتر ساخته است، اما باید توجه داشته باشیم بازی کردن و مشغول شدن بیش از حد با آن، ما را از دنیای اطرافمان جدا نسازد و از آن بجا و درست بهره ببریم.

موضوع: تلفن همراه (طنز)

تلفن همراه را از این نظر همراه می‌نامند که در همه جا با ماست؛ خانه، خیابان، صف اتوبوس و

تلفن همراه هر چه قدر بزرگ‌تر و به اندازه قان ببری نزدیک‌تر باشد، ما را بالهمیت‌تر و باکلاس‌تر نشان می‌دهد، زیرا در دستمن جا نمی‌شود و دیگران را وامی دارد به اینکه جور دیگری به ما بنگرند. می‌توانیم با آن پامک‌های درشت، ریز، چاق، لاغر و یا بدون متن بدھیم و به اصطلاح دوستان را سرکار بگذاریم و از دور تقریح کنیم و بخندیم. توجه داشته باشید هیچ وسیله‌ای چنین قابلیتی ندارد. تلفن همراه از بالعتمادترین و رازدارترین دوستان دنیاست، زیرا رمز و قفل دارد و برای حفظ رازهای ما تا پای جان ایستادگی می‌کند. ممکن است با چکش خرد شود، ولی چیزی را لو نمی‌دهد و به اصطلاح نم پس نمی‌دهد.

تلفن همراه این امکان را به ما می‌دهد که در عین بودن، نباشیم و با وجود همراهی و همتشیی با دوستان، جدا از آنها و با دوست همیشگی خود مشغول بازی باشیم.

خوبی دیگر تلفن همراه این است که هرگاه کسی با ما کار داشت، به راحتی می‌گوید: «مشترک موردنظر در دسترس نمی‌باشد پیام شما از طریق سرویس صوتی به مخاطب اطلاع داده می‌شود.» برای کاستن از هزینه‌های تماس، کافی است بگوییم: «شارژم داره تموم می‌شه، با من تماس بگیر» و اگر نخواهیم تماس بگیریم، می‌گوییم: «شارژم تمام شده بود.»

تلفن همراه همبازی خوبی هم هست و می‌توانیم از صبح خیلی زود و خروس‌خوان سحرگاهی تا بوق سک با آن بازی کنیم تا خوابمان برد.

پس تلفن همراه، همیشگی ما، بهترین همیازی، رازدار، بالعتماد و باکلاس و کم خرج است.

- * به نوشته دوستانتان با دقیقت گوش دهید و آن را بر پایه معیارهای زیر، ارزیابی کنید. نتیجه ارزیابی خود را بنویسید.
- * سلیمانی ارزیابی:
- * داشتن پیش‌نویس
- * داشتن پاک‌نویس (رعایت علامت نگارشی، املای صحیح واگان، درست‌نویس، خلق خوش)
- * انتخاب و به کارگیری مناسب فضای طنز و غیرطنز
- * رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- * بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- * شیوه خواندن

نتیجه برسی و داوری: طنز و غیرطنز بودن دو نوشته مشخص است و طبقه‌بندی ذهن رعایت شده و در متن مشخص شده است، در بهره‌گیری از شیوه‌های پرورش فکر از جنبه‌های مختلفی به موضوع پرداخته است.

۵۷

درست‌نویسی

- * جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- * یقیناً با شما ممکن است به ورزشگاه بیایم.
- ممکن است با شما به ورزشگاه بیایم.
- * مطمئن هستم این هفته، شاید خبر خوبی به شما برسد.
- مطمئن هستم این هفته خبر خوبی به شما می‌رسد. (شاید این هفته خبر خوبی به شما برسد.)

۵۸

تصویرنویسی

داخل یک اتوبوس شلوغ را، تصور کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.
 بالاخره بعد از توقف چند دقیقه‌ای، اتوبوس حرکت کرد. بین در و چند نفری که جلوتر ایستاده بودند، گیر کرده بودم. به زحمت و با چند بار تکرار کلمه «ببخشید» راه نفسی پیدا کردم، به طوری که از لابه‌لای جمعیت، به زحمت قسمتی از شیشه پنجره بیرون دیده می‌شد. در ایستگاه بعدی جهت اجتناب از هجوم جمعیت به بیرون، اتوبوس توقف نکرد. هنگام حرکت از ایستگاه سوم، ناگهان صدای جیغ زنی بلند شد. معلوم شد که لای در اتوبوس گیر کرده است. بعد از رها شدن، چند جمله‌ای زیر لب غرولند کرد. چند ایستگاهی که بدین منوال گذشت، چون بیرون اتوبوس به خوبی دیده نمی‌شد، کم کم شک کردم که به ایستگاه موردنظرم رسیده‌ایم یا آن را پشت سر گذاشته‌ایم. دختر بچه کوچکی میله اتوبوس را گرفته و کنار پدرس ایستاده بود. کمی جلوتر، پسر بچه کوچکی هر از چند گاهی برای او شکلک در می‌آورد و او پوزخندی می‌زد.

آرام آرام اتوبوس خلوت شد و هم‌زمان به ایستگاه آخر رسید. اینجا بود که تازه شستم خبردار شد که ایستگاه را رد کرده‌ایم. مشکل بزرگ‌تر این بود که کیفم را در خانه جا گذاشته بودم.

۵ نوشته را خوش، آغاز کنیم؛ زیبا به پایان ببریم و نیکو نام‌گذاری کنیم.

۶۵

فعالیت‌های نگارشی

- * نوشته‌های زیر، از بخش‌های آغازین و پایانی متن‌های انتخاب شده‌اند؛ آنها را بخوانید و بگویید، هر کدام به چه شیوه، آغاز و پایان نوشته خود را تنظیم کرده‌اند؟

آغازها

من گویند که در شهر کوچک یورو در گشور هندوراس، سالی یکی دو بار از آسمان ماهی می‌بارد! براساس گفته‌های مردم محلی، در ماه‌های مه و ژوئن هر سال، طوفان‌های بسیار بزرگی در این شهر اتفاق می‌افتد و گاهی بعد از تمام شدن طوفان، تمام خیابان‌ها پراز ماهی‌های کوچک می‌شوند.



ما یکاری به علمی بودن یا نبودن این خبر نداریم، تنها می‌خواهیم راجع به یک مستله دیگر حرف بزنیم. آن مستله، غیرمنتظره بودن یک اتفاق است. مثل باریدن ماهی از آسمان، پرواز کردن کشتن در آسمان، شکست خوردن یک فیل از مورچه و خیلی خبرهای عجیب و غیرمنتظره.

آیا به نظر شما، خیانت کردن یک دوست به دوستی دیگرهم، خبر غیرمنتظره‌ای است؟
نافرمانی یک فرزند در برابر پدر و مادر چطور؟ آیا در حد خبر باران ماهی‌ها هست؟ ...

آغاز با: خبر و داستان و پرسش

به چه چیزهایی باید علاقه‌مند بود؟ به پدر و مادر؟ به علم و دانش؟ به دوست و آشنایی؟ به هنر و زیبایی؟ مسلماً همه اینها ارزشمندند و باید دوستشان داشت؛ اما آنچه پیش و بیش از همه چیز و همه کس باید بدان علاقه‌مند شد، چیز دیگری است.

باید پیش از علاقه‌مند شدن به هر چیز و هر کس، به «خودتان» علاقه‌مند شوید. شما باید خودتان را دوست بدارید و به خودتان عشق بورزید. باید آنقدر به خودتان نزدیک شوید که گویی بهترین دوست صمیمی خودتان هستید.
علاقه‌مند شدن به خودتان کلید اصلی علاقه‌مند شدن به دیگران است ...

◆ مجله رشد نوجوان، ش ۱۷۱

آغاز با: پرسش

پایان‌ها

... به این ترتیب، فصل‌ها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند و هر فصل که به پایان می‌رسد، جای خود را به فصلی دیگر می‌دهد. بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار.

آیا نه این است که هر چهار فصل یک مقصد دارند و هر چهار، پیام‌آور یک حقیقت‌اند؟

آیا نه این است که این چهار پیامبر، پیامشان «حیات» است و تنها حیات؟

پایان با: پرسش

... زبان فردوسی مانند دل او روشن و پاک است. او با همین زبان صاف و زلال و عفاف‌آمیز، صحنه‌های بزم و رزم را وصف می‌کند. خواننده، در پس صدای کارزار و به هم خوردن شمشیر و گرز، صدای خود شاعر را می‌شنود و وجود او را احساس می‌کند.

فردوسی با خلق اثری که عواطف ملی و آرمان‌های انسانی به زیباترین و پرشکوه‌ترین صورتی در آن انعکاس یافته، در دل‌ها و جان‌های پاک، برای همیشه زنده خواهد ماند.

زمن روی کشور شود پر شُخْن
که تخم سخن را پراکنده‌ام

چون این نامور نامه آمد به بُن
نمیرم از این پس که من زنده‌ام

◆ فارسی اول راهنمایی، س ۱۳۸۳

پایان با: شعر (نقل اشعار و ایيات)

** موضوع را به دلخواه برگزینید و با یکی از شیوه‌های آغاز و پایان نوشته، متنی را درباره آن بنویسید.

موضوع: یادگار گنبد دوار

«دست از سرم بردارید.» اصلاً فکرش را نمی‌کردم این آخرین جمله‌ای باشد که از او می‌شنیدم. روی تخت بیمارستان چشم‌انش را بست و هرگز چشم‌انش را آن گونه ندیدم. رفتیم به دنبال دارو در داروخانه در آن سوی شهر. تصور نمی‌کردم تا این اندازه از دنیا خسته و دلمده باشد، ولی خوب می‌دانم که دلش با این دنیای فانی نبود و به هیچ چیز دل نمی‌بست، هرگز پولی را نگه نمی‌داشت و هر چه داشت، خرج می‌کرد. نمی‌دانم شاید درون قلبش از کوتاهی عمرش خبر داشت.

همیشه خوب غذا می‌خورد. اصولاً رابطه‌اش با خوردن عالی بود. میوه و غذاهای رنگارنگ و انواع نوشیدنی‌ها، اما از چند روز پیش میل به غذا نداشت، رفتیم به نزدیک‌ترین درمانگاه، اگر چه پزشک بیماری‌اش را مسمومیت غذایی تشخیص داد، ولی مشکل این نبود.

چون بزرگتر از ما بود، همواره بار سختی‌های زندگی بر دوش او سنگینی می‌گرد. شستن و رفتن و پختن، همه را به تنها یی انجام می‌داد و حواسش به همه خانواده بود خاطر ما را وقتی مکدر کرد که باورم شد دیگر خواهری ندارم. بعد از عاشورای آن زمستان سخت، دست در دست نه سرما گذاشت و رفت و از یادگار گنبد دوار، تنها یاد و خاطریش باقی ماند.

- یک آن نوشه‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را برپایه معیارهای زیر بررس و نقد کنید.
- سنجه‌های ارزیابی:
- داشتن پیش‌نویس
- داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واگان، درست‌نویسی، خط خوش)
- استفاده مناسب از روش‌های شروع کردن و به پایان بردن نوشه
- رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشه (مقدمه، بدن و نتیجه)
- بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر
- شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری: عنوان نوشه مضراعی از شعر نظامی گنجوی است. شروع داستان به صورت جمله خبری است و با عبارت‌های دست در دست ننه سرما گذاشت، یادگار گند دواز و یاد و خاطرش زیبا شده است و

۶۹

درست‌نویسی

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- دانش‌آموzan در جشن پایان دوره متوسطه اول، حضور به هم رساندند.
- دانش‌آموzan در جشن پایان دوره متوسطه اول، حاضر شدند.
- مدیر مدرسه، خاطرۀ سی سال مدیریت خود را به رشته تحریر درآورد.
- مدیر مدرسه، خاطرۀ سی سال مدیریت خود را نوشت. (تحریر کرد)

۷۰

حکایت‌نگاری

- حکایت زیر را به زبان ساده، بازنویسی کنید.
- حکایت:

روزی، شخصی نزد طبیب رفت و گفت: «شکم من به غایت درد می‌کند، آن را علاج کن که بی‌طاقت شده‌ام». طبیب گفت: «امروز چه خورده‌ای؟» مریض گفت: «نان سوخته». طبیب غلام خود را گفت: «داروی چشم را بیاور تا در چشم او کشم!». مریض گفت: «من درد شکم دارم، داروی چشم را چه کنم؟». طبیب گفت: «اگر چشمت روشن بودی، نان سوخته نخوردی!».

لطایف الطوایف، فخر الدین علی صفوی

بازنویسی:

یک روز شخصی که دل درد داشت، نزد پزشکی رفت و گفت: «آقای دکتر، به دادم برس، طاقت ندارم، شکم به شدت درد می‌کند.» پزشک پرسید: «امروز چه غذایی خورده‌ای؟» بیمار گفت: «نان سوخته خورده‌ام.» پزشک به دستیارش گفت: «قطره چشمی بیاور تا در چشم این بیمار بریزم.» بیمار گفت: «آقای دکتر، من دل درد دارم، قطره چشم به چه درد من می‌خورد؟» پزشک پاسخ داد: «مشکل درینای تو است، زیرا اگر چشم بینا داشتی، نان سوخته نمی‌خوردی و به این درد دچار نمی‌شدم!»

قالبی برای نوشتمن برگزینیم

فعالیت‌های نگارشی

- نوشه‌های زیر، بُرشی از متن اصلی یک نوشه‌اند. آنها را بخوانید و قالب هر کدام را مشخص کنید.
- سومین روز نمایشگاه کتاب، با ازدحام نسبی بازدیدکنندگان ادامه یافت.
- صحن مصلای تهران، شبستان‌ها، استراحتگاه‌ها و قسمت‌های مختلف نمایشگاه، میزبان جمعیتی بود که ترجیح داده بودند، روز تعطیل خود را در این فضا سپری کنند. چه کتاب بخوند و چه نخوند، می‌دیدم که علاقه‌مندان به کتاب، مقابل غرفه‌های ناشران، جمع شده‌اند.

۷۹

اکثر بازدیدکنندگان، کیسه‌های تبلیغاتی در دست داشتند و یکی دو تا کتاب توی آن، جا داده بودند. همین طور که دیده‌ها و شنیده‌هایم را یادداشت می‌کردم، با چند نفر درباره وضعیت نمایشگاه صحبت کردم.

یکی از بازدیدکنندگان که دختر دانشجویی بود، گفت: برای یک کتاب فقط ۳۰۰ تومان تخفیف گرفته است و این مبلغ، حتی از قیمت بلیط رفت و برگشت متوجه هم کمتر است. یک دانشجوی زبان انگلیسی هم از بخش کتاب‌های خارجی نمایشگاه چندان راضی نبود. یک آقای معلم که ظاهراً ادبیات فارسی درس می‌داد، خیلی خیلی راضی بود. او خوشحال بود که فقط در ۴ ساعت توانسته کتاب‌های مورد نظرش را خریداری کند.

شبستان مصلّا (بخش ناشران عمومی) را ترک کردم و به شلوغ‌ترین قسمت نمایشگاه؛ یعنی بخش ناشران کودک و نوجوان رفتم. سالن‌های بخش کودک نمایشگاه، در قسمت شمالی مصلّا واقع شده بود و در آنجا، شور و شادی خاصی حکم فرما بود. در ورودی بخش کودک، یکی از ناشران خوش‌ذوق، مسابقه نقاشی برگزار کرده بود. در این مسابقه، هر کودکی که نمایشگاه کتاب را از نگاه خودش نقاشی می‌کرد، سه جلد کتاب هدیه می‌گرفت....

قالب: گزارش

در سرزمینی بسیار دور از اینجا، در آن سوی رود سبز، زمانی کوه سیاهی بود که قله‌اش مثل تگه فلز نخراشیده و نخراشیده‌ای، سفیدی آسمان را می‌شکافت. روستاییان اسم آن کوه را «کوه بی‌ثمر» گذاشته بودند؛ چون در آنجا هیچ گیاهی نمی‌روید و هیچ پرنده و چرندۀ ای ماندگار نمی‌شد....

◆ جایی که کوه بوسه می‌زند بر ما

قالب: داستان

عزیز من، از اینکه این روزها، گهگاه و چه بسا غالباً، به خشم می‌آیی، ابداً دلگیر و آزده نیستم. من خوب می‌دانم که تو سخت‌ترین روزها و سال‌های تمامی زندگی را می‌گذرانی، حال آنکه هیچ یک از روزها و سال‌های گذشته نیز چندان دلپذیر و خالی از اضطراب نبوده است که با یادآوری آنها، این سنگ سنگین غصه‌ها را از دلت برداری و نفسی به آسودگی بکشی. صبوری تو، صبوری تو، صبوری بی حساب تو در متن یک زندگی ناامن و آشفته که هیچ چیز، آن را مفرح نساخته است و نمی‌سازد، به راستی که شگفت‌انگیزترین حکایت‌های است....

◆ نادر ابراهیمی

قالب: نامه غیررسمی

◆ موضوع را انتخاب کنید و در یکی از قالب‌های نوشتاری بنویسید.

◆ کودکی من ◆ یک روز از کلاس ◆ جلسه امتحان

◆ عاقبت فرار از مدرسه ◆ نوجوانی ◆ هدف زندگی

◆ پرواز بدون بال

موضوع: یک روز از کلاس

مرا به کلاس پنجم بردنده. مسیری که از خانه به مدرسه می‌یمودم، هر روز همان بود؛ کوچه‌های خاکی. خانه‌ما با دیوارهای بلند، خشکی هوای شهر رخوتی در فضا می‌نهاد. نه تنها انسان‌ها و جاندارها، حتی درخت‌ها و گیاه‌ها هم از کم‌آبی، شاخه‌های خود را آویخته نگاه می‌داشتند و گنجشک‌ها زیر شاخه‌ها چرت می‌زدند. دستتان ما در محله‌ای بود که تعدادی درخت و جوی آب خشکیده‌ای داشت.

در کلاس پنجم، ما بیست و چند نفر بودیم. معلم ما با آنکه جثه کوچکی داشت، با جذبه وارد کلاس می‌شد و چشم‌های برآق عسلی رنگ داشت؛ روی سرخ تراشیده، حدود سی ساله.

میز معلم، دم در ورودی، بر سکوی چوبی‌ای که نیم‌متری از کف کلاس بلندتر بود، استقرار داشت.

او از در که وارد می‌شد، با چالاکی، هیکل ظریف و تمیز خود را پشت میز قرار می‌داد و با اندکی اخم که گویا آن را برای تسلط بر کلاس لازم می‌دید، درسش را شروع می‌کرد.

کلاس برای من با دو احساس متفاوت، یکی شوق و دیگری نگرانی از تازگی‌ها آغاز گشت. همه چیز گرداگرد دم ناشناس بود، معلم، بچه‌ها، محیط ...»

* نوشته‌های خوانده شده را با سنجه‌های زیرنقد و بررسی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

* داشتن پیش‌نویس

* داشتن پاک‌نویس (رعاایت علائم نگارشی، املای صحیح وازگان، درست‌نویسی، خط خوش)

* بهره‌گیری مناسب از قالب‌های نوشتاری

* رعاایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدن و نتیجه)

* بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر

* شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری: متن در قالب «خاطره» نوشته شده است و طبقه‌بندی ذهن و نوشته تا حدودی رعاایت شده که در متن مشخص شده است.

۸۳

درست‌نویسی

* جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

* تخته وايت برد را برای معلم آماده کردم.

وايت برد را برای محله آماده کردم. (تخته را برای معلم آماده کردم.)

* ناهار ظهر را که خوردیم و بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.

ناهار را که خوردیم، بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.

۸۴

مثال نویسی

* مثال زیر را بازآفرینی کنید.

ضرب المثل: «فضول را بردن جهنم، گفت هیزمش تراست»

بازآفرینی مثال:

فضولی، کنجکاوی یا هر اسمی که رویش بگذارید، از آن حس‌هایی است که همه تجربه کرده‌اند، بعضی بیشتر، بعضی کمتر!

فضولی یا کنجکاوی در واقع یک احساس ذاتی و درونی است، همه دوست دارند از آنچه نمی‌دانند، سر در بیاورند.

روزگاری، بچه بازیگوشی بود که همه جا سرک می‌کشید و با همه چیز و همه کس کار داشت. حتی بچه‌های هم سن و سالش هم دیگر از دست او خسته شده بودند.

وقتی زن همسایه نان می‌پخت، دست می‌برد و مقداری از خمیر را برمی‌داشت و سعی می‌کرد نان ببزد. وقتی وارد معازه آهنگری می‌شد، چیزی نمانده بود که آهن مذاق به او صدمه بزند. وقتی دو نفر صحبت می‌کردند، سعی می‌کرد سر از سخن آنها درآورد و

خلاصه، روزی مردم روستا تصمیم گرفتند او را تنبیه کنند. چند روزی با او صحبت نکردند، اما او همچنان به دخالت در امور دیگران ادامه داد، حتی با چوب و ترکه به جانش افتدند، ولی فایده‌ای نداشت.

در نهایت، به این نتیجه رسیدند که فضولی چاره‌ای ندارد و شخص فضول، حتی اگر به جهنم هم راه یابد، باز هم ایراد می‌گیرد و فضولی می‌کند و این مثال مرسوم شد: «فضول را بردن جهنم، گفت هیزمش تراست».

وسعت و عمق نوشته را بیشتر کنیم.

فعالیت‌های نگارشی

* نوشته زیر را بخوانید و نشان دهید کدام بخش از متن، تحت تأثیر مطالعات نویسنده، گستردگی و عمق بیشتری پیدا کرده است؟

انسان و فرشته، دو ستایشگر خالق هستند و به ستایشگری معروف‌اند. ولی آیا جز انسان و فرشته، ستایشگران دیگری هستند. آیا ما آنها را می‌بینیم؟ می‌شناسیم؟ حکایت زیر، آیینه‌ای برای دیدن و شناختن اینان است:

«یاد دارم که شب در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود،

نعره برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتم: «این چه حالت بود؟»

۹۲

گفت: «بِلْلَٰٰن را شنیدم که به نالش درآمده بودند؛ از درخت؛ و کیکان در کوه و غوکان در آب و بھایم در بیشه. اندیشه کردم که مرقت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.»

این حکایت، به خوبی، نشان می‌دهد که تنها انسان‌ها و فرشتگان نیستند که خداوند را ستایش می‌کنند؛ بلکه هر چه در زمین و آسمان است، به ذکر پروردگار مشغول است. قیام کوهساران، رکوع آبشاران، قنوت درختان، سلام غنچگان، همه و همه نشان از سرود و ستایش دارند.

خداوند هم در قرآن کریم براین حقیقت تأکید می‌کند و می‌فرماید: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» (سوره تفابن و جمعه / آیه ۱).

پیام این آیه برای ما انسان‌ها این است که در حمد و ستایش آفریدگارمان از حیوانات، جمادات و نباتات عقب نیفتهیم.
هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه
و یا

هر بلبل که زمزمه بر شاخسار کرد

توحید گوی او نه بنی آدم اند و بس

در این داستان حکایتی از سعدی آمده و آیه‌ای از قرآن کریم ذکر شده و دو بیت شعر آمده است که همگی آنها تحت تأثیر مطالعات قبلی نویسنده بوده و عمق و گستردگی بیشتری به متن بخشیده است.
 موضوع را انتخاب کنید و با بهره‌گیری از اطلاعات و دانش خود، به آن گستره و عمق بخشید.

موضوع: خلقت انسان

یکی از رازها و شگفتی‌های آفرینش، خلقت انسان است، موجودی که نه تنها خود را با شرایط این کره خاکی وفق داده، بلکه بسیاری از عناصر طبیعت را در جهت خواسته‌ها و نیازهای خود به کار گرفته است.
هنگام خلقت آدم، خداوند خطاب به فرشتگان فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» قصد دارم موجودی خلق کنم از جنس خاک که بارزترین ویژگی او داشتن اختیار است. فرشته‌ها با توجه به ویژگی‌هایی که خداوند برای مخلوق جدید خویش برشمرد، فهمیدند که این موجود زمین را دگرگون خواهد کرد، خطاب به خداوند بزرگ گفتند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ و نَقَدِّسُ لَكَ»... خدایا، ما تو را عبادت می‌کنیم و به پاکی می‌ستاییم، به جان هر کسی که دوست داری این انسان را خلق نکن، زیرا او در زمین جنگ و خون‌ریزی به راه می‌اندازد.

خداوند فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. با این وجود، خداوند انسان را نادان تلقی می‌کند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالجَبَالِ فَابْيَأْنَ آنَ يَحْمِلُنَّهَا وَ أَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَ حَلَّهَا إِنَّهُ كَانَ ظَلَمًا جَهُولًا»

خداوند قدرت خویش را در خلقت انسان نشان داد.

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً».

**** نوشه‌های خوانده شده (در تمرین ۲) را، با معیارهای زیر ارزیابی کنید.

سنجه‌های ارزیابی:

* داشتن پیش‌نویس

* داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح واژگان، درست‌نویس، خطه خوشن)

* گستردگی و عمق نوشته

* رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)

* بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر

* شیوه خواندن

نتیجه برسی و داوری: نویسنده ضمن رعایت طبقه‌بندی ذهن که در متن مشخص شده است، با استفاده از آیات قرآن و یک بیت شعره به نوشته خویش عمق و گستردگی بخشیده است.

- * جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
 - * او در خدمت مردم بود بلکه کمترین چشمداشتی نداشت.
 - * تو در خدمت مردم بود و کمترین چشمداشتی نداشت.
 - * من مددیوں به تو هستم و برای جبران، سعی ام را خواهم کرد.
 - * من مددیوں تو هستم و برای جبران، سعی ام را خواهم کرد.

اگر می شد ریشه درخت به باتای اینکه نو زمین ساخت فرو رود نو عیان البرهانی تصییف و تهییک داشته باشد و نیزه ایشان را بگیر لازم نبود
درخت بیچاره ریشه هایش را میان خاک نو جسمت و جزوی قصرات آب به این سو و آن سو بگذارد.
و اگر نه طولانی آن امتداد می راند، شاخه های سبز و جوانش به روی زمین کشیده می شده اند اگر این درخت
به باتای سبز و گلابی و هل و ... بسته باشد، چه خوب می شد. آن وقت، وقتی نو تائستان هوا سوار گرم می شود
از درخت بسته می چشمیدم. وقتی ریشه های درخت نو ابر قرور شده باشند خوبی آن این است که به الباری درخت
نیازی نیست و رحمت کشاورز هم کم می شود و همه درختان سرسبز و تازه هی مانند شاید هم نو تمام طول سال
درخت سرسبز می ماند و پاییز را تحریره نمی کرد و نیزه زمستان پاییز صفر یوسفی نداند

فونشنه را ویرایش کنیم

فعالیت‌های نگارش

- * به نظر شما چه بخش‌هایی از نوشتۀ زیر، قابل ویرایش است؟ آن‌ها را فقط مشخص کنید.

نقش‌های ما زندگی کردن، خودش یک صحنه نمایش است. در نمایش زندگی، جهان نمایش و ما بازیگر هستیم از روزی که پا بر صحنه نمایش زندگی می‌گذاریم. مجبوریم نقش‌های مختلط را بیندیشیم: نقش کودک، نوجوان، نوجوان فرز و فعال، قرزنده پر افتخار برای خانواده، همسری پر تلاش و وفات‌گر، پدر یا مادری دلسرد و مهربان، یک شهروند منظم و مستول، نقش به آدم پیروز، به آدم شکست خورده و هزاران نقش دیگر.

در نمایش زندگی، شاید خود نقش، مهم نیس، مهم اجرای موفق نقش است. وقتی شکست عو خوریم، نقش آدم شکت خورده را طوری پیش بیزیم که به پیروزی ختم بشده. وقتی پیروز می‌شیم، خوشحال باشیم؛ ولی نقش را بجز پیش بیزیم که اخلاق و جوانمردی را از یاد نبرند.

هنرمند واقعی کسی است که در نمایش زندگی ایقای نقش کند. در اوج قدرت، دست افتاده‌ای را بگیرد. در زمان افتادگی، بزرگی و بلند نظری خود را از یاد نبرد. گاه‌آفریاد برآورد و گاه‌آستکوت کند.

بر صحنه طویل و بزرگ وسیع و پهن زنده‌گی، نقش‌های زیادی پیش می‌آید که ما مجبوریم به بازیگران نقش‌ها برخی نقش‌ها را هم مجبور به پذیرفتن آن فیستیم.

۴۰ نوشتۀ زیر را ویرایش و سپس پاک نویس کنید.

◀ شبی یک هواپیمای دو موتوره در آسمان نیوجرسی پرواز می کرد که ناگهان، دستگاه مولد اکسیژن آشی باشد که گوش خراشی منفجر شد. هواپیما پنج سرنشین داشت.

۱- خلبان. ۲- دالایی لاما (برندۀ صلح نوبل). ۳- شکیل اوئیل (بازیکن بسکتبال مشهور در امریکا). ۴- عیل گیتس (ملاحت و رئیس سابق مایکروسافت) ۵- یک جوان کم سن و سال.

هواییما داشت سقوط من کرد که خلبان پرید داخل قسمت مسافران و گفت: «آقایون، هواییما دارد سقوط من کند. ما فقط چهار نجات داریم که یکی هم مال من است. بعد، در هواییما را باز کرد و با چتر نجاتش بیرون پرید.

بعد از خلبان، شکول واویل، ارجا پرید و گفت: «آقایان، من مشهورترین ورزشکار دنیا هستم. جهان به ورزشکارهای بزرگ واقعاً احتیاج دارد..»، پس یکی از این چترها به من من رسید «بعد یکی از سه چتر باقیمانده را قاید و خودش را از در هواییما به بیرون پرت کرد». در همین موقع بیل گیتس با دستپاچگی از جا بلند شد و با حالت التمس گفت آقایان، من با هوش ترین آدم روی کره زمین هستم. دنیا به آدم‌های با هوش احتیاج دارد. آن وقت بسته‌ای را قاید و از هواییما بیرون چوشت.

حالا فقط یک چتر باقیمانده بود. دلایی لاما و جوان کم سن و سال نگاهی به همدیگر کردند: اقا چیزی نگفتند بالآخره دلایی لاما به حرف آمد و گفت: «پسرم من عمر خودم را کرده‌ام. و شیرینی زندگی را چشیده‌ام. ولی تو هنوز جوان هستی، چتر نجات را بردار و بپر بیرون. من داخل هواییما من مانم. اما جوان کم سن و سال با خوشنودی لمخندی زد و گفت: «غصه نخور پدر جان، ما اکنون دو نجات داریم: چون با هوش ترین آدم روی کره زمین اشتباهی کوله پشمی هرا برداشت و بیرون پرید.»

• نقل از: اسرار و ایزابر طرزنویس

• متن ویرایش شده (بازنویس شده) یکی از دوستان ایشان را برگزینید. با متن اولیه تطبیق دهید و با استجهه‌های زیر ارزیابی کنید:
استجهه‌های ارزیابی:

• داشتن پیش‌نویس

• داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املای صحیح و ازگان، درست‌نویس، خط خوش)

• شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری:

متن صفحه ۱۰۴ چند مورد غلط املایی دارد که تصحیح شد.
از واژگان محاوره‌ای و ناقص استفاده شده بود که ویرایش شد.
در چند مورد نیز به جایه‌جایی ارکان جمله نیاز بود که انجام شد.

۱۰۶

درست‌نویسی

• جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

• پس از نوشتند تکالیف فراوان درسی ریاضی، سراغ خواندن شعر رفتمن.

- پس از نوشتند تکالیف ریاضی، سراغ خواندن شعر رفتمن.

- چون تکالیف درس ریاضی فراوان بود، پس از نوشتند آن، سراغ خواندن شعر رفتمن.

• به دلیل طولانی شدن سرمای فصل زمستان سرد امسال، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

- امسال به دلیل طولانی شدن فصل زمستان، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

- چون زمستان امسال طولانی شد، آمدن بهار به تأخیر افتاد.

حکایت نگاری

• حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده، بازنویسی کنید.

حکایت:

شخصی به عیادت مریضی رفت. بسیار بنشست و نقل‌ها کرد. در آخر از مریض پرسید: «از چه دردی من قالی؟» بیمار گفت: «از زیاد نشستن تو».

کشکول شیخ یهایی

بازنویسی:

شخصی به عیادت دوستش که بیمار بود، رفت. وقتی او را دید، یه یاد خاطرات گذشته افتاد و حکایت‌های فراوانی از گذشته یادآوری کرد. عیادتش طولانی شد و بیمار بسیار خسته و ناراحت شد. در پایان، از دوستش پرسید: «چه دردی بیشتر تو را آزار می‌دهد؟» بیمار پاسخ داد: «نشستن طولانی تو مرا آزار می‌دهد.»